پیشخوان

آغاز و انجام انقلاب اسلامی در کاشان در آیینه یک روایت نوانتشار

سندی که پس از ۴ دهه رونمایی شد!

محمدرضا کائینی

اثری که هم اینک درباره آن سخن می‌رود، روزنگاشت‌های «موسی کیخا» از مبارزان انقلاب اسلامی در شهر کاشان است که توسط دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی در این شهر تدوین و نشر یافته است. این روایت خواندنی به مثابه سندی دقیق از وقایع چهار دهه پیش این شهر مذهبی است که بس زنده و پرطراوت می‌نماید. هادی لطفی تدوینگر این اثر که به «پایان مجسمه» نام یافته است، در دیباچه آن، اشاراتی به قرار ذیل دارد:

«در این کتاب شما، کمترین تغییر و دستکاری در متن را می‌بینید. شرح کار کوچکی که کرده‌ام در انتهای کتاب، با عنوان شیوه‌نامه تصحیح دفاتر آمده است. اما دانستن چند نکته را برای آشنایی و خوانش بهتر متن، در اینجا لازم می‌دانم:

یک: یادداشت‌های روزانه موسی کیخا از فروردین ۵۷ شروع می‌شود، اما سفر زیارتی او به قم، اولین انگیزه‌های این کار را به او می‌دهد. به همین دلیل فصول کتاب را از آغاز فروردین قرار داده‌ام و یادداشت‌های او را در قم، به عنوان پیشگفتار این کتاب آورده‌ام.

دو: یادداشت‌های موسی کیخا، سه دسته است: روایت وقایع و رویدادها، اخبار روزنامه‌های رسمی کشور و تحلیل‌ها و برداشت‌های شخصی‌اش از اتفاقات. متن اصلی در کتاب حاضر، به روایت رویدادها و وقایع روزهای انقلاب در کاشان، اختصاص دارد. گزارش اخبار مهم روزنامه‌ها را که نویسنده از ترس توقیف یا معدوم شدنشان، هر روز یادداشت‌برداری نموده است، به دلیل موجود بودن آرشیو تمامی آنها و نیز کمبود جا در این کتاب، حذف کرده‌ایم. اما تحلیل‌ها و تفسیرهای شخصی او از اتفاقات را آورده‌ایم. هر

موسی کیخا، نویسنده کتاب پایان مجسمه

جا تورفتگی در متن می‌بینید، نشانه تحلیلی شدن یادداشت و خارج شدن از روایت رویداد روزانه است.

سه: یادداشت‌های کیخا، در تمامی دفترهایش پانوشت ندارد. اما در اینجا همه روایت‌های فرعی او را که مرتبط با متن اصلی و توضیح بیشتر برای آن بوده است، به پانوشت انتقال داده‌ایم، تا خط اصلی روایت گم یا کمرنگ نشود. تمامی پانوشت‌های کتاب، به قلم او و بخشی از متن او بوده است و هیچ پانوشتی، افزوده مصحح نیست.

چهار: کتاب پس از پایان تصحیح یادداشت‌ها، جهت ارزیابی در اختیار برخی صاحبنظران قرار گرفت. نکات و توضیحات این عزیزان، در توضیح برخی ابهامات در پی‌نوشت انتهای کتاب آمده است.

پنج: موسی کیخا، اصالتاً زابلی است. به هنگام نگارش روزنوشت‌ها، پنج سال بیشتر نیست که به کاشان آمده و در این شهر رخت دامادی پوشیده و با برادرانش، کابینت‌سازی سیستانی راه انداخته است. او هنوز برخی روندها، آدم‌ها و جریان‌های آن روز این شهر را نمی‌شناسد. از این رو نامی از زنان فعال در جریان انقلاب نمی‌بینیم، یا القاب روحانیون مبارز با دقت حوزوی نوشته نشده‌اند یا او کمتر به پشت صحنه‌ها و جلسات مخفیانه برنامه‌ریزی پرداخته است. یادداشت‌های او بیشتر، حاصل مشاهدات میدانی‌اش است. امیدوارم چاپ اولین کتاب به قلم تاریخ‌نگاران مردمی انقلاب اسلامی، زمینه‌ساز شناسایی و چاپ آثاری از این دست شود. بر خود واجب می‌دانم از اعتمادی که دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی و شخص آقای محسن صفایی‌فرد به این حقیر داشتند، قدردانی کنم. باید اذعان کنم اگر راهنمایی‌های ایشان نبود، کتاب به این مرحله نمی‌رسید. گروه هفت نفره حروف‌نگاران دفتر مطالعات جبهه فرهنگی در کاشان، با وسواس و دقت خاصی، وظیفه حروف‌نگاری را انجام دادند. آقای رحمت‌الله نوری، نمونه‌خوانی بخشی از متن را انجام دادند. خانم فاطمه بابایی زحمت اعلام‌نویسی را بر عهده داشتند و همچنین تصاویری از اعلام جمع‌آوری نمودند که متأسفانه در این نوبت به چاپ نرسید. آقای حمیدرضا ضیغم، علاوه بر ملاحظه کتاب و ذکر نکات راهگشای، برادرانه پیگیر مراحل نهایی‌سازی کتاب و در کنار ما بودند. دکتر علیرضا چیت‌سازیان و دکتر امیرحسین چیت‌سازیان هم پیش از انتشار کتاب را مطالعه کردند و در مدت کوتاهی، ارزیابی و نکات سودمندی را گوشزد نمودند...»

فرمانده روسی تیپ آتریاد تبریز و عده‌ای از سربازان روسی و ایرانی قزاقخانه، در دوره ناصری

خوانشی از ظهور و افول نیروی نظامی قزاق در تاریخچه نیروهای نظامی ایران

قشونی که انگلستان آن را از تسلط روسیه خارج کرد!

نیما احمدپور

در تاریخ معاصر ایران، ظهور و افول نیروی نظامی قزاق، داستانی خواندنی و پرفراز و نشیب دارد. در مقالی که هم اینک پیش روی شماست، این تاریخچه به اجمال و با استناد به پاره‌ای از روایات و تحلیل‌ها، مورد خوانش قرار گرفته است. مستندات این نوشتار، بر تارنمای پژوهشکده مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران آمده است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

ناصرالدین شاه قاجار، پایه‌گذار قزاقخانه

برخلاف انگاره عده‌ای که رضاخان را پایه‌گذار ارتش نوین ایران انگاشته‌اند، این نیرو در سفر ناصرالدین‌شاه قاجار به روسیه و تمایل وی به داشتن چنین قشونی، پایه‌گذاری شد. از آن زمان معلمان روسی این سپاه نوتأسیس، با جذب و آموزش عناصر مستعد، به شکل دادن این نهاد نظامی پرداختند. قزاق‌ها و از جمله رضاخان در دوره مشروطیت، از زمره مخالفان مشروطه و عوامل سرکوب آزادیخواهان بودند. سیدمحسن موسوی‌زاده جزایری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این باره معتقد است:

«از زمان جنگ‌های ایران و روس و ناتوانی ارتش متکی به ایلات در مقابله با روس‌ها، دولتمردانی مانند عباس میرزا و امیرکبیر، به فکر ایجاد ارتش نوین و رهایی وابستگی ارکان نظامی کشور، به ایلات بودند. از این رو به دلیل بی‌اطلاعی آن زمان ایرانیان از فنون جدید نظامی، برای تحقق این مهم تلاش شد تا با عقد قرارداد با کشورهایی که در این مسئله از ایران پیشروتر بودند، شرایط نوسازی نیروهای نظامی ایران فراهم شود. در این راستا قراردادهایی با برخی از دول خارجی منعقد شد که عمده‌ترین این قراردادها به ایجاد دو نیروی نظامی قزاق و ژاندارمری در ایران منجر شد. هرچند این دو نیروی نظامی با هدف توسعه اقتدار نظامی کشور ایجاد شده بودند، اما نحوه شکل‌گیری این نیروها، تأثیراتی را بر بینش و عملکرد آنها گذاشته بود که در این نوشتار درصدد بررسی این موضوع هستیم. ناصرالدین‌شاه در سفر دوم خود به اروپا در سال ۱۸۷۸، تحت‌تأثیر رژه قزاق‌های روسی و ظاهر آراسته آنها، از تزار خواست با فرستادن چند تن از افسران قزاق، نیرویی شبیه به آنها در ایران تشکیل دهد. روس‌ها که همیشه درصدد افزایش نفوذ خود در ایران بودند، از این مسئله استقبال و افرادی را برای آموزش به ایران اعزام کردند. هرچند بر اساس قانون، نیروی قزاق تحت نظر وزارت جنگ بوده و حقوق آنها به صورت منظم پرداخت می‌شد، اما در عمل فرمانده بریگاد قزاق، تصمیم‌های خود را پس از مشورت با سفارت روسیه در تهران و ستاد ارتش روسیه در قفقاز، اجرا می‌کرد. وظیفه اولیه قزاق‌ها در ابتدا برقراری نظم در پایتخت و حفاظت از قصرهای سلطنتی بود، اما پیوند با منافع روسیه موجب شد تا این نیرو ضامن تضمین قدرت قاجاریه (به دلیل سیاست روسیه در این زمینه) و حتی در مواردی، عامل سرکوب مخالفان نیز باشد. امین‌الدوله درخصوص وابستگی قزاق‌ها به شاه ایران می‌گوید: بریگارد قزاق که در زمان ناصرالدین‌شاه بودجه معینی داشته و برحسب ظاهر، تحت امر وزارت جنگ بود، در دوره مظفری نه به شاه اعتنایی دارد و نه از کسی گوش شنوایی!... در آستانه مشروطه، به دلیل مشکلات مالی سال‌های قبل، نیروهای قزاق تضعیف شده بودند. از این رو ممانعت جدی برای مشروطه ایجاد نکردند، اما بعد از صدور فرمان مشروطه، تلاش رهبران آن برای کاهش قدرت قزاق‌ها، موجب شد تا این نیروها، علیه مشروطه‌خواهان فعال شوند. به طوری که سرانجام به رهبری لیاخوف روسی، در به توپ بستن مجلس شرکت کردند. با این حال در آستانه فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان، بین آنها و قزاق‌ها توافقی شد تا قزاق‌ها همچنان به فعالیت خود ادامه دهند. از همین رو در طول سال‌های بعد از مشروطه، نه تنها قدرت آنها تضعیف نشد، بلکه بر دامنه نفوذ قزاق‌ها افزوده شد! یکی از عوامل تأثیرگذار بر این مسئله را می‌توان تأکید دولت روسیه به افزایش قدرت قزاق‌ها عنوان کرد. دولت روسیه بعد از شروع جنگ جهانی اول، درصدد توسعه دامنه نفوذ قدرت قزاق‌ها برآمد و برای تحقق این مسئله، هنگ‌هایی در شهرهای مختلف ایران دایر کرد. توسعه نفوذ قزاق‌ها، به دلیل اینکه روسیه حاضر شده بود اقتدار پلیس جنوب به رهبری انگلیس‌ها را به رسمیت بشناسد، با مخالفت بریتانیا در این سال‌ها مواجه نشد. هرچند بعد از انقلاب روسیه، به‌تدریج رابطه قزاق‌ها با دولت جدید روسیه قطع شد. از این زمان به بعد، به دلیل روابط نزدیک برخی از سران قزاق‌ها مانند رضاخان با انگلیسی‌ها، این نیرو به سمت این کشور متمایل شد. به طوری که سرانجام انگلیسی‌ها، زمانی که احساس کردند ایران به حکومت مرکزی منسجمی، برای مقابله با نفوذ شوروی و کمونیسم نیازمند است، از قزاق‌ها و رضاخان برای تحقق اهداف خود کمک گرفتند. امری که در چارچوب کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ممکن شد...»

وقتی انگلستان، قزاقخانه را صاحب می‌شود!

پس از وقوع انقلاب در روسیه، کنترل آنها بر قزاقخانه در ایران کمرنگ شد. انگلیسی‌ها که در آن دوره در ایران بی‌رقیب بودند، تلاش کردند تا این نیروی نظامی را تصاحب و آن را به خدمت اهداف خود مانند انجام کودتای نظامی ۱۹۹۹ درآورند و نهایتاً با انجام سلسله برنامه‌هایی، به این هدف دست یافتند. محمدرضا چیت‌سازیان پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، این تصاحب را اینگونه روایت کرده است:

«روس‌ها که پس از انقلاب سال ۱۹۱۷م، درگیر مسائل داخلی خود شدند، کمتر توجهی به مسائل ایران نشان دادند و نمی‌توانستند خود را در امور ایران درگیر کنند. بدین‌ترتیب انگلستان نفوذی بیش از پیش در ایران پیدا کرد. در واقع در این مقطع انگلستان که یگانه نیروی سیاسی در ایران بود و در تحولات ایران تأثیر بسزایی داشت، تصمیم گرفت فرماندهی این بخش از نیروهای نظامی در ایران را خود به دست گیرد. این امر به‌ویژه هنگامی اهمیت دو چندان پیدا می‌کرد که انقلاب بلشویکی در روسیه، در حال قدرت گرفتن بود و هر لحظه بیم آن می‌رفت که ایران به دست نیروهای انقلابی چپ بیفتد و به نوعی لندن جایگاه خود را در تحولات ایران از دست بدهد. همین بیم لندن را بر آن داشت، تا بیش از پیش امور ایران را در دست گیرد. انگلستان ابتدا سعی کرد با انعقاد و اجرای ۱۹۱۹م، امور سیاسی و امنیتی کشورمان را به‌دست گیرد، اما هنگامی که با مخالفت مجلس و افکار عمومی مردم روبه‌رو شد، سناریوی دیگری را طراحی کرد و آن هم کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش، توسط رضاخان بود. رهبران سیاسی در لندن قصد داشتند با این کودتا، یک دولت مرکزی قدرتمند در ایران بنا نهند و در نتیجه از افتادن ایران به دام کمونیسم، جلوگیری کنند. بر این اساس بود که انگلستان، خود فرماندهی و رهبری این نیروی نظامی را به دست گرفت. شواهد تاریخی نیز گواه خوبی بر این مسئله است. یکی از افسران ارتش بریتانیا در این مقطع، ژنرال آیرونساید بود که در به ثمر نشستن کودتا سهم بسیاری داشت. به نقل از مترجم وی، یعنی کاظم سیاح، وی در نوامبر ۱۹۱۹م و در حضور افسران ارشد قزاق گفت: ما می‌خواهیم به شما کمک کنیم و افسران روسی که در استخدام دولت هستند، از خدمت ایران خارج نماییم! به عوض آن به وسیله افسران انگلیسی که به شما داده می‌شود، به تشکیلات نظامی ترتیبی داده و از هر حیث وسایل آسایش و توانمندی شما را فراهم نماییم... درواقع او به‌صراحت می‌گوید که دولت انگلستان قصد دارد فرماندهی بریگارد قزاق را زیر چتر فرماندهی انگلستان قرار دهد تا از این نیرو بتوان در راستای منافع و اهداف انگلستان استفاده شود، اهداف و منافعی که در آن مقطع، روی کار آمدن یک دولت مقتدر مرکزی و وابسته به انگلستان بود، تا بتواند نظم عمومی را مستقر کند و به وضع آشفته کشور سروسامانی دهد. بدین‌ترتیب رضاخان توانست به همراهی انگلستان و همین نیروهای قزاق، بر اریکه قدرت تکیه زند و آنچه را که لندن در ایران دنبال می‌کرد، تحقق بخشد. اما کار نیروهای قزاق، به همین جا ختم نشد. درواقع پیش از جنگ جهانی اول و در سال ۱۹۱۱م، نیروی نظامی دیگری توسط فرماندهان سوئدی در ایران تشکیل شده بود که نام ژاندارمری را یدک می‌کشید و به شکلی به صورت رقیب نیروهای قزاق، درآمده بود. به تعبیری، درحالی که مدیریت نیروهای قزاق در دست روس‌ها و بعداً انگلیسی‌ها قرار گرفت، نیروهای ژاندارمری که به دست سوئدی‌ها تشکیل شده بود، از استقلال عمل بیشتری، در سپهر سیاسی و امنیتی ایران برخوردار بود و به نوعی، نیرویی ملی‌گرا به‌شمار می‌آمد. همین امر زمینه اختلاف میان این دو نیروی نظامی را در ایران سبب شده بود؛ امری که با سیاست‌های انگلستان در ایران و عامل آن یعنی شخص رضاخان در یک راستا نبود. درواقع همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، لندن در این مقطع زمانی در ایران، به دنبال روی کار آوردن یک دولت مرکزی نیرومند بود که بتواند شورش‌های محلی را سرکوب و قدرت را در پایتخت و شخص شاه، متمرکز کند...»

اولین فرمانده ایرانی قزاقخانه

سردار قاسم‌خان والی، معروف به سردار همایون در زمره چهره‌های نام‌آشنای سیاسی و نظامی دوره قاجار به شمار می‌رفت. او که در مجموع، در مأموریت‌های گوناگون خویش موفق می‌نمود، نهایتاً در جایگاه نخستین فرمانده ایرانی نیروهای قزاق، تکیه زد. زهرا سعیدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، این موضوع را به شرح ذیل بسط داده است:

«سردار همایون قاسم‌خان والی، معروف به سردار همایون، از رجال سیاسی و نظامی دوره قاجار و پهلوی اول، در سال ۱۲۵۳ به دنیا آمد. وی دوران ابتدایی را در ایران گذراند و بعد از آن برای ادامه تحصیلات به اروپا رفت و در مدرسه نظامی سن سیر، فارغ‌التحصیل شد. همایون بعد از اتمام تحصیل، به ایران بازگشت و به عنوان ژنرال آجودانی محمدعلی میرزا ولیعهد، مشغول به کار شد. او در مدت اقامت خود در تبریز، به اقدامات زیادی دست زد و از این نظر، توانست موجبات رضایت مردم تبریز را فراهم کند. همایون آذربایجانی نبود، ولی به تبریز عشق مفرط داشت و ازاین‌رو در دوران اقامت خود در تبریز، به اقدامات زیادی دست زد. او در ذیحجه ۱۳۲۰ق، امتیاز نخستین کارخانه برق عمومی ایران را از مظفرالدین‌شاه برای آن شهر گرفت که این یک سال پیش از کسب امتیاز حاج امین‌الضرب در ۱۴ محرم ۱۳۲۲ق/ ۳۱ مارس ۱۹۰۴م (برابر با فروردین ۱۲۸۳ش)، برای برق طهران است. همچنین هم او بود که نخستین ماشین طبع را با حروف سربی به تبریز آورد و سپس مطبعه را به مدرسه لقمانیه اهدا کرد و به این جهات، موجه‌ترین فرد از نظر مشروطه‌خواهان و متجددین، برای بازسازی شهر به نظر می‌رسید. همایون همچنین از نظر نظامی نیز به اقدامات سازنده‌ای در تبریز دست زد که از جمله آنها می‌توان، به تشکیل گارد مخصوص اشاره کرد. قاسم‌خان والی که تا آن دوره هنوز به سردار همایون ملقب نشده بود، توانست با پیشرفت‌ها و اقدامات نظامی متعدد، لقب سردار همایون را کسب کند. هنگامی که حسین قلی‌خان نظام‌السلطنه، با سمت پیشکار ولیعهد به آذربایجان رفت، برای قاسم‌خان درجه امیرتومانی گرفت و او را به معاونت قشون آنجا تعیین کرد. در ۱۳۲۴ق به فرماندهی قشون آذربایجان منصوب شد و در این سمت، نسبت به تأسیس بلدیه در شهر تبریز همت گماشت. در ۱۳۳۱ق، درجه سرداری به او داده شد و به ریاست نظمیه مرکز رسید و در همان سال لقب «سردار همایون» دریافت کرد. سپس به حکومت تهران منصوب شد و مدتی نیز فرماندهی بریگاد مرکزی بر عهده او بود. سردار همایون بعد از فرماندهی بریگاد مرکزی، توانست عهده‌دار سمت‌هایی چون: کفالت وزیر جنگ نیز شود. وی همچنین چند ماه قبل از کودتای ۱۲۹۹، به عنوان فرمانده بریگاد قزاق انتخاب شد و از این جهت، اولین نظامی ایرانی بود که فرماندهی بریگاد را بر عهده گرفت. پیش از همایون، اکثر فرماندهان بریگاد غیرایرانی بودند. البته برخی معتقدند این انتصاب با انگیزه‌های سیاسی انجام شد و مقدمه‌ای برای کودتا بود. بر این اساس، نیروی قزاق از سال ۱۲۹۶ش و تحت ریاست استاروسلسکی روسی، هزینه خود را از بانک شاهنشاهی دریافت می‌کرد؛ چراکه روسیه به دلیل روی کار آمدن بلشویک‌ها، نفوذ خود در ایران را کمتر کرده و حتی پرداخت هزینه‌های قزاق‌ها را قطع کرده بود! همین موضوع باعث شد کنترل انگلیس بر امور مختلف، از جمله نیروی قزاق بیشتر شود. مخالفت‌های نیروی قزاق با قرارداد ۱۹۱۹، موجب شد انگلستان به‌رغم مخالفت احمدشاه، درصدد تعویض فرماندهان روس قزاقخانه برآید. این امر در آبان ۱۲۹۹ش با تلاش نورمن وزیرمختار انگلیس و ژنرال آیرونساید، به نتیجه رسید. آیرونساید، اسمایس را برای رسیدگی و نظارت به امور مالی و اداری نیروی قزاق منصوب کرد و فرماندهی قزاق‌ها، رسماً به سردار همایون -که تمایلی به این امر نداشت- واگذار شد تا چنین وانمود شود که با خروج روس‌ها، یک ایرانی مورد اعتماد شاه، به این پست حساس گمارده شده است، ولی عملاً کنترل این نیرو در دست عوامل کودتا، یعنی ژنرال آیرونساید و سرهنگ اسمایس بود. سردار همایون تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، رئیس دیویزیون قزاق و رضاخان میرپنج فرمانده آتریاد تهران بود. در این تاریخ و پس از کودتا، رضاخان از احمدشاه لقب سردار سپه گرفت و به فرماندهی دیویزیون قزاق رسید. این رویداد باعث شد بسیاری این سؤال را مطرح کنند که چراوی به عنوان فرمانده نظامی بریگاد ابقا نشد؟...»

چند و چون صعود رضاخان در قزاقخانه

خوانش تاریخچه نیروی نظامی قزاق در ایران بدون نظر به یکی از پروردگان آن، یعنی رضاخان میرپنج ناتمام است. از سوی دیگر ورود او به نیروی قزاق و صعود تدریجی وی، داستانی خواندنی دارد. رضا سعیدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، رضاخان را در کسوت یک نیروی قزاق اینگونه روایت کرده است:

«سرتیپ نصرالله‌خان عموی رضاخان مانند پدرش در امور نظامی اشتغال داشت. او فرمانده پادگان تهران بود. رضاخان زمانی که نزد او رفت، ۱۲ سال بیشتر نداشت! برخی گفته‌اند: او در همین سن، از طریق عمویش وارد قزاقخانه شد. برخی هم معتقدند که رضا برای اولین بار توسط دایی‌اش به قزاقخانه رفت. بر این اساس گفته شده است: وقتی رضا ۱۲ ساله بود، توسط عمویش به قزاقخانه رفت، اما به دلایلی از پذیرش او ممانعت کردند! چند سال بعد، مجدداً او توسط دایی‌اش وارد قزاقخانه شد. در آن هنگام دایی او، وی را به عنوان پیاده قزاق، به فوج اول قزاقخانه سپرد و رئیس این فوج، غلامرضاخان میرپنج بود. در آن فوج قرار گذاشتند، هر سواری که بیمار شود یا غایب باشد، این پیاده قزاق به جای او سوار و وارد صف شود. در هر صورت رضاخان وارد قزاقخانه شد و بنا به سنت خانوادگی، دوره آموزش‌های نظامی را در آنجا گذراند. البته وی در ابتدای ورود خود به قزاقخانه، امور غیرنظامی و برخی خدمات سرپایی را انجام می‌داد، اما به‌تدریج وارد عرصه‌های جدی نظامی‌گری شد و در ۲۰ سالگی، به مأموریت خارج از تهران رفت. اولین شغل خارج از تهران او، در فوج سلطان‌آباد (اراک) بود. رضاخان دو سال بعد در سال ۱۹۰۰م و در ۲۲ سالگی، وارد بریگاد قزاق ایران شد. او در زمان فرماندهی سرهنگ چرنوزویوف و پیاده‌سازی برخی از تشکیلات جدید در قزاقخانه، توانست بر برخی از سلاح‌های جدید تسلط یابد، چنان که موقعی که مسلسل‌های ماکسیم به ایران آمد، رضاخان که تازه نایب شده بود، به او مأموریت دادند تحت نظر کارشناسان روس، طرز کار با این مسلسل‌ها را فراگیرد. پس از فراگیری کار با این سلاح بود که به رضا ماکسیم شهرت پیدا کرد. رضاخان بعد از آغاز جنبش مشروطه و تحولات آن، به دلیل عضویت در نیروهای قزاق، بارها در مقابل مشروطه‌خواهان قرار گرفت. بعد از آن و با آغاز جنگ جهانی اول، وی در جبهه قزاق‌ها، در برابر آلمان‌ها -که دشمن روسیه به‌شمار می‌آمدند- صف‌آرایی کرد. درواقع او کاملاً تحت تأثیر سیاست‌های قزاق‌ها و منافع آنها که به روسیه گره خورده بود، قرار داشت. او طی این دوره توانست به درجه ستوانی نایل شود و بعد از آن، به فرماندهی تیپ همدان منصوب شود. بعد از این تحولات، به‌خصوص در ماجرای برکناری کلنل کلرژه، نام رضاخان در نیروی قزاق پررنگ‌تر شد. در این ماجرا که از آن به عنوان اولین کودتای رضاخان هم یاد شده است، وی با همراهی استاروسلسکی و نیز انگلستان، موجبات برکناری کلرژه را فراهم کرد. بعد از کودتا در قوای قزاق، رضاخان در چند عملیات نظامی شرکت کرد که از آن جمله سرکوب جنبش جنگل بود. در این عملیات، رضاخان فرماندهی پیاده‌نظام را بر عهده داشت. البته وی در زوال جنبش جنگل، کار خاص و هنرنمایی پیچیده‌ای انجام نداد! در کابینه حسین پیرنیا (مشیرالدوله) رضاخان که فرماندهی پیاده اتریاد تهران را به عهده داشت، به دستور دولت و همراه سایر گروه‌های قزاق، راهی سرکوب قیام جنگل شد، ولی نیروهای قزاق شکست خوردند و ناگزیر از عقب‌نشینی و تجمع در اردوگاه آقابابا (اردوگاه انگلیسی‌ها در نزدیکی قزوین بر سر راه منجیل) شدند. گرچه نهضت جنگل در نهایت شکست خورد و بسیاری از رضاخان به عنوان فرد سرکوب‌کننده جنبش نام بردند، اما در واقعیت شکست جنگل، به دلیل خیانت برخی از اعضای جنبش و همکاری آنان با نیروهای بلشویک بود، نه قدرت نظامی رضاخان. بعد از کودتا علیه کلرژه، رضاخان با کودتایی دیگر موسوم به کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، فرماندهی نیروهای قزاق را از آن خود کرد و به‌تدریج ضمن وارد شدن به عرصه سیاست، حکومت قاجار را کنار زد و رژیم پهلوی را روی کار آورد...».

> **برخلاف انگاره عده‌ای که رضاخان را پایه‌گذار ارتش نوین ایران انگاشته‌اند، این نیرو در سفر ناصرالدین شاه قاجار به روسیه و تمایل وی به داشتن چنین قشونی پایه‌گذاری شد. از آن زمان معلمان روسی این سپاه نوتأسیس، با جذب و آموزش عناصر مستعد، به شکل دادن این نهاد نظامی پرداختند. قزاق‌ها و از جمله رضاخان در دوره مشروطیت، از زمره مخالفان مشروطه و عوامل سرکوب آزادیخواهان بودند**

> **پس از وقوع انقلاب در روسیه، کنترل آنها بر قزاقخانه در ایران کمرنگ شد. انگلیسی‌ها که در آن دوره در ایران بی‌رقیب بودند، تلاش کردند تا این نیروی نظامی را تصاحب کنند و آن را به خدمت اهداف خود مانند انجام کودتای نظامی ۱۹۹۹ درآورند و نهایتاً با انجام سلسله برنامه‌هایی به این هدف دست یافتند**

رضاخان فرمانده تیپ مختلط همدان، در میان جمعی از افسران ایرانی و روسی